

گهی در دیر گبر دُرد نوشم
 گهی فرزانه با عقل و هوشم
 گهی سجاده تقوی بدوشم
 گهی چون خم می دایم بجوشم

گهی در مجدم تسبیح در دست
 گهی دیوانه صحرا نوردم
 گهی در سومناتم ، بت پرستم
 گهی اندر سکونم چون نباتی
 این شاعر در سال ۱۲۶۲ وفات یافت.

اشرف طسوجی

علی اشرف طسوجی ، از شعرای سده سیزدهم و دیوان او شامل قصیده غزل، مخمس و رباعیات است و اثر منظومی به نام **شعله** نیز دارد. صاحب نگارستان دارا در باره او چنین نوشته است.

«اشرف شرفای آذربایجان اعلم علمای دوران و افضل فضلالی زمان ... بازار انتعاشش از نارسایی بخت زیبون ، کساد یافته و به علت قلت مال و کثرت عیال از آرامش و آسایش بر تافته و مضامین بعضی از اشعارش بر این معنی گواه ...»

ریبوده دل زکفم غصه معاش مدار
 کتاب پیش یکی پیش آن یکی دستار
 شاعر به علت داشتن عزت نفس با ناسازگاری و سختی روزگار ساخته و چنین گفته است :

بریده بند دلم تیغ تیز فقر و غنا
 برای لقمه جو پیش این و آن به گرو
 شاعر به علت داشتن عزت نفس با ناسازگاری و سختی روزگار ساخته و چنین گفته است :

فراخ از تشویش کردم خویش را
 من دماغ نفس بداندیش را
 بسندگی کن بسندگی درویش را

نوش را دادم گرفتم نیش را
 خوب سوزاندم از این داد و ستد
 اشرفا گر پادشاهی بایدت

نمونه‌یی از غزلیات او :

ای فلک از پرده تن برمکش جانم هنوز
 زخمی حسرت کش آن تیرو پیکانم هنوز
 زان سبب محو جمال ماه رویانم هنوز
 هیچ کس را آگهی از راز پنهانم هنوز
 پیش ادنی سالگی در عین نقصانم هنوز
 طالب دیدار یار و وصل جانانم هنوز

پرده از رخ بر نیفکنده است چنانم هنوز
 در ازل تیری ز شست ترک مستی خورده‌ام
 پرتو حسن ازل را مظهری در کار بود
 شهره شهرم به رندی با وجود اینکه نیست
 گر به رغم دیگران بر هر زبانم آشنا
 جذبه شوقم نگر اشرف که در عین وصال

مشعله عشق برافروختم
 ترک من از من به یکی غمزه برد
 از که کنم شکوه من اشرف که من
 این شاعر در سال ۱۲۶۸ وفات یافته است.

رحمت کوزه کنانی

میرزا محمد متخلص به رحمت از شعرای دوره فتحعلیشاه است، اثری دارد بنام زینت الحکایات که حاوی پنجاه هزار بیت است، او در طریقت پیرو سلسله ذهبیه و در طریق مجاهدت نفس و تزکیه باطن، کوشا بوده است.

نمونه‌یی از اشعار عارفانه او:

رحمت شاه است بیرون از حساب
 همتش هر جا به رحمت کارکرد
 هستی ما یک دو روزی بیش نیست
 شادی و اندوه عالم یک دم است
 هر غریبی باز جوید جای خویش
 پیش مجنون قصه لیلی خوش است
 داستان عقل و عشق از هم جداست
 خود بگو درد طلب حیرانی است
 ای خوشا عشق و خوشا بدنامیش
 در تو پیدا هر چه ناپیداستی
 بندگی کن تا که آزادت کنند
 از طلب فارغ نبودم هیچگاه
 سالها رخس ریاضت تاختم
 کبربای عشق هستی سوز را
 دامن از بالای ما بالاتر است
 قابل و ناقابل از وی کامیاب
 هست چون من نیست را بسیار کرد
 وقت اندک قابل تشویش نیست
 بهر یک دم این چه اندوه و غم است
 سرکند افسانه از مأوای خویش
 گفتگو با وامق و عذرا خوش است
 هر متاعی را به بازاری بهاست
 عاشقی اسباب سرگردانی است
 عین کام آمد همه ناکامیش
 از تو زیبا هر چه نازیباستی
 در خرابی کوش کابادت کنند
 جوز روز و هفته هفته ماه ماه
 دامها در صید معنی ساختم
 عالم تجرید حال افروز را
 سوی او راه از طریق دیگر امت

آذر تبریزی (ابوالقاسم)

از شعرای قرن سیزدهم هجری است او مردی وارسته و آزادیخواه بود و با سید جمال‌الدین اسدآبادی ارتباط داشت.

یکی از آثار او اوراق پریشان است که در تبریز به چاپ رسیده، این شاعر در تبریز بدرود حیات گفته است.
نمونه‌ای از اشعار او

دانی که جام باده چه سود و ثمر دهد	کاهد ز عقل و زر ببرد دردسر دهد
این مایه هلاکت و این جوهر ممات	تأثیر سم خویش به قلب و جگر دهد
عاقل نمی فشانند تخمی که عاقبت	درد و تعب بپرورد و مرگ بر دهد
هرگز سزد که مرد خرد اختیار خویش	دست هوس سپارد و بر شورو شر دهد
آذر چگونه می‌شمرد مرد باخرد	آن را که مرگ می‌خرد و سیم و زر دهد

این شاعر در سال ۱۳۱۱ زندگانی را بدرود گفته است.

بینش تبریزی

محمدعلی پسیان ملقب به کاشف‌الاسرار و متخلص به بینش از شعرای صوفی مشرب و از سلسله ذهبیه است، منظومه‌یی به نام هفت مجمر سروده که به چاپ رسیده.
از غزلهای او است:

ز لعلش آب حیوان آفریدند	ز چشمش عین اعیان آفریدند
چو بگشود از رخ، آن موی مسلسل	بهشت و باغ و رضوان آفریدند
ز عکس آن جمال عالم آرا	جمال حور و غلمان آفریدند
ز اب روی کج و مایه جبینش	هلال و بدر تابان آفریدند
مراهم کاشف‌الاسرار کردند	به سزم سر پنهان آفریدند

این شاعر در شعبان سال ۱۳۳۶ قمری وفات یافت.

توپچی هریسی

محمدعلی سلطان از سخنوران قرن چهاردهم هجری است، نسخه‌ای از دیوانش در کتابخانه ملک و شامل غزل و قصیده و مخمس است.

نمونه‌ای از اشعار او :

اشک جاری کنم از دیده مگر مجنون است
آن قدر دانش از طالع نامیمون است
که لجام همه در دست همین گردون است
این همه زهد و ریا کرده خودش مغبون است
این زمان لیلی بیچاره پی مجنون است
تو بچی مادح از این مسأله دل پر خون است

ساقیا باده بده این دل من محزون است
در جهان هرچه طلب کردم نایافتمش
تکیه بر دولت و برجاه نبایست زدن
هست زاهد پی طاعات ریایی شب و روز
رسم بوده است که مجنون پی لیلی می‌رفت
آرزو دارد از آن سرقد شش گوشه تو

ثقه الاسلام تبریزی

میرزا علی آقا ثقه الاسلام علاوه بر فقه و اصول و حکمت در تاریخ و نجوم و ادب اشتها داشت

و آثار زیادی دارد از جمله :

۱- رساله لالان که با رباعی زیر شروع می‌شود :

آنسی که زبان بی زبانان دانی احوال دل شکسته حالان دانی
گر خوانمت از سینه سوزان شنوی و ر دم نزنم زبان لالان دانی

۲- ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء

۳- اسماء الکتب

۴- کتاب تسهیل زیج هنری

۵- رساله اگر ملت

۶- سیاست اسلامیة

۷- علم رجال

۸- رساله سیاست

۹- مشروطه یا مشروعه

این رباعی و بعضی آثار دیگر از اوست :

چون ابر بهار رود جیحون گرید
زان پس همه روز اشک گلگون گرید

در هجر تو ای نگار دل خون گرید
یک شب که به روی چو گلت چشم گشود

* * *

این همه جور به جانم ز تو آغاز مکن

ای شب وصل در صبح به من باز مکن

آفتاب رخ جانان زگريبان سرزد
 حاجتى نيست به خورشيد تو رو باز مكن
 طاير دولتم امشب به سرم سايه فكنند
 مرغ جان يك دمه بنشين و تو پرواز مكن
 ثقةالاسلام در محرم سال ۱۳۳۰ به شهادت رسيد، اسدالله حميرى شاعر زمان در تاريخ وفاتش
 چنين گفته است.

(قـ تـ يـ ل روز عاشور) محرم
 به شمسى سال شد (آلوده از غم)
 ۱۳۳۰
 ۱۲۹۰

جرعه تبريزى

ميرزا شمس الدين ابوالفتح متخلص به **جرعه** از سخنوران و خوشنويسان سده سيزدهم است
 ديوان او مشتمل بر قصيده ، غزل ، رباعى ، مسمط و بالغ بر پنج هزار بيت است.

اين شاعر، مثنوى به نام خسرو شيرين دارد كه هزار و پانصد بيت است و با ابيات زير شروع مى شود:

خداوندا عنایت کن زبانی
 كه پردازد به معنی داستانی
 زبانی عنصرش از عشق و مستی
 زهر وصفی به ذوقش چیره دستی

جوهر تبريزى

از شعرا و دانشمندان قرن دوازدهم هجرى است از آثار او نسخه‌اى از يوسف و زليخا در كتابخانه

مرحوم حاج حسين نخجوانى موجود كه شامل ۱۳۲۰ بيت است و با ابيات زير شروع مى شود:

خدايا همچو صبحم سينه بگشاى
 زفـيـضـت بر دلم آئينه بنماى
 كه تايد نـيـر فـكـرم بر افطار
 فشـانـد طـوـطـيـم شـكـر ز منتـقار
 دلم گردد چو نـزـهـتـگـاه تـبـرـيـز
 فـرـحـنـاك و فرحزاد و فرح خـيـز

* * *

ابياتى از زبان زليخا خطاب به يوسف :

به خوابم ناگه اى آشوب ايام
 به خلو نگاه دل بگذاشتى گام
 به حسنى كاو چو عشقم بيكران است
 به مهرى كاو چو صبرم بى نشان است
 روان رفتى و راه خود نگفتى
 نشان از جلوه گاه خود نگفتى
 كجا آيم كه بوسم خار راحت
 بپرسم از كه يارب جلوه گاهت
 به تخت حسن چون تو حكمران نيست
 به خاك عشق چون من ناتوان نيست

چه باشد گر نمایی ترک بیداد به داد من رسی ای از تو صد داد
اثر دیگر او روضة الواعظین است. جوهر تیریزی در سال ۱۱۹۴ در اثر زلزله دارفانی را وداع گفت.

حیرت قاجار

ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس از شعرا و نویسندگان سده سیزدهم هجری است.
آثار او عبارتست از (منتخب نفیس)، اتحاد الاسلام و کتاب الابرار.

نمونه‌ای از اشعار او

فکر آزاده ز اندیشه، هر کار افتد	خرم آن دم که به دام تو گرفتار آید
گر بناگوش تو بر دوش به یک بار افتد	عجبا طره طرار توای فتنه روم
اتفاقی است که در کوی تو بسیار افتد	قتل این بی گنهان در ره عشقت به خطا
کار سهل است اگر بر در خمّار افتد	بعد از این با قدم صدق به میخانه رویم
بازم از سر به ره میکده دستار افتد	حیرتا بر سر آنم که ز مستی گه رقص

گفت درگام نخست از سر گذر، گفتم به چشم	گفت راه عشق من پیمایم به سر، گفتم به چشم
باید از عالم کنی صرف نظر، گفتم به چشم	گفت اگر باشد به وصل من هنوزت چشم داشت
چشم پرش از نفع و ضرر از خیر و شر، گفتم به چشم	گفت اگر سودای حق داری چو حیرت در رهش

چند رباعی:

بنابر آب گذاریم تا خراب شویم	خوشا دمی که خراب از شراب ناب شویم
میان خم ببتشینیم تا شراب شویم	طریق حکمت آن است تا فلاطون وار

آزاد ز قید هرچه هست آمده‌ایم	با زلف بتی بلند و پست آمده‌ایم
جز ماکه ز کعبه بت پرست آمده‌ایم	از کعبه خداپرست آیند همه

حیرت قاجار در سال ۱۳۳۶ هجری وفات یافت.

دانش تبریزی

حاجی میرزا نجف علی خان از دانشمندان و ادبای قرن سیزدهم هجری است.

او در فقه و اصول و احادیث و علوم ادبی اطلاع کامل داشت و آثاری دارد به شرح زیر:

۱- مجمع الاوصاف

۲- مشکوة الحیات فی تفسیر الآیات

۳- میزان الموازین فی امرالدین

دانش تبریزی مدتی کنسول ایران در اسلامبول بوده و روزنامه اختر را در آنجا انتشار داده است. ابیات زیر از اوست:

دوری ز باده خواهم کز دل برد غبار	افسوده شد مرا تن از دور روزگار
دانی نه چند روزه دهر است مستدام	دانی نه چند روزه دهر است مستدام
عالم شجر شمرده شود ذات تو شمار	ای ذات تو خلاصه بی برگ گلشن وجود

دانش تبریزی

میرزا لطفعلی نصیری امینی ملقب به صدرالافاضل از علما و فضیلاي قرن چهاردهم هجری است در فقه و حدیث، منطق ریاضیات و الهیات اشتہار داشته است. در اشعارش ابتدا فانی تخلص می‌کرد و بعداً کلمه دانش را انتخاب نمود. او تألیفات زیادی در علوم مذکور دارد.

نمونه‌ای از اشعار او نوشته می‌شود:

آسمان از مه نو حلقه به گوش است مرا	تا سرزلف تو چون حلقه بگوش است مرا
چه نیازی به خم باده فروش است مرا	بنوازد اگرم نرگس مستت‌گاهی
گر همه نیش بود مایه نوش است مرا	ازکف چون تو بتی نوش لب و شکرخند
که روان بر لب از آن لعل خموش است مرا	سخنی ساز کن و زندگیم از سترگیر
چه غم از مدعی بیهده کوش است مرا	دانشا با اثر عاطفت حضرت دوست

در چشیم من هر خار آن باشد به از گلزارها	باشد به چشم مدعی در راه عشق از خارها
تا کی به حسرت بنگرم از رخنه دیوارها	بگشا به رویم در که من گلچین نیم ای باغبان
هرگز نکردی قهقهه در دامن کسارها	کیک دری را بود اگر از چنگل شاهین خیر
چندان که از عشق بتان آسان شدم دشوارها	از قیل و قال عقل بس دشوار شد آسان من

گر پذیرند دهم دفتر دانش به گرو
دانه در مزرع دانش نفکندم جز عشق
با گدایی در میکه فانی خوشباش
غیر از این دلق ندارم دگر از کهنه و نو
این دانشمند در سال ۱۳۵۰ در شهر ری درگذشت و در جوار مزار شیخ صدوق (ابن بابویه) مدفون گردید.

دانش تبریزی

میرزا رضا خان ارفع الدوله از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی قرن سیزدهم است، او سالها نماینده ایران در جامعه ملل بود و مدتی نیز وزارت عدلیه را بر عهده داشت.
ارفع الدوله (دانش) دارای آثار و تألیفاتی است از جمله:

۱- **مثنوی صلح** است که وقتی از طرف دولت ایران در کنفرانس صلح که در لاهه تشکیل شده بود شرکت کرد، در باره صلح اشعاری سرود و برای تمام سلاطین و رؤسای جمهور فرستاد و بهمین جهت در انجمن صلح پاریس به او لقب **پرنس صلح** دادند.
چند بیت از مثنوی:

ای طالبان صلح و سلامت عنایتی
سال خجسته فال ز تاریخ تازیان
کز مسجد و کنشت هم از سومنات و دیر
از بهر صلح عالم و آسایش انام
همت گماشتند نمودند اتفاق
۲- **مثنوی طول عمر** - در این مثنوی دانش مردم را به انجام فرایض دینی و خوش رفتاری دعوت می‌کند.
چند بیت از مثنوی طول عمر:

گر تو خوش خلق و خوش زبان باشی
دائماً خرم و جوان باشی
راحت تن ز شستشوی بدان
وز دعا و نماز راحت جان
سبصد و بیست بود بعد هزار
که رقم کرد دانش این اشعار

۳- **گوهر خاوری** - که دیوان اشعار اوست، رساله رشدیه

نمونه‌ایی از اشعار او:

به قدومش عوض زر بفشانم جان را
 آه اگر دور از این سان گذرد دوران را
 می‌فرستاد به درد دل من درمان را
 کم بود گر بفشانیم هزاران جان را

* * *

رود صبر از دل شود طاق طاقت
 محال است از تو کنم قطع الفت
 بدان سان که افتد در آینه صورت
 ندارم قصوری به جز حظّ صحبت
 مگر چاره کار از راه حکمت
 چو غرق خیال توگردم به خلوت

ارفع الدوله دانش در فروردین سال ۱۳۵۶ قمری در تهران به رحمت ایزدی پیوست.

قاصدم گر برساند خبر جانان را
 روزها رفت و پیامی نرسید از دلدار
 هر کجا می‌شدم از محنت دوری مهجور
 به چنین خلق جمیل و به چنین حسن جمال

گمان می‌نمودم که هنگام فرقت
 نیارم تحمل به هجران و دوری
 کنون بینمت کرده‌ای در دلم جا
 وصالت مهیاست در خلوت دل
 برم التجا پیش دانش که سازد
 که آوازت آید به گوشم نگارا

راجی تبریزی

حاج میرزا ابوالحسن متخلص به راجی از سخنوران سده سیزدهم هجری است دیوان او شامل غزلیات و قطعات است که در سال ۱۲۹۴ در تهران به چاپ رسیده نمونه‌یی از اشعار او :

از پریشانی او وای اگر هم‌چو من است
 کی مرا حاجتی از نسترن و یاسمن است
 جغد ویرانه نشین کی خیرش در چمن است
 تیغ ابروی تو عاشق کش رستم شکن است
 نیست آدم حیوان است روانش به تن است

* * *

دمی نگشت میسر ننالم و نخروشم
 منم که یک سر مویت به عالمی نفروشم
 ز ذوق شهد کلامت بیا که من همه گوشم
 به مؤده جان دهم ار آورد پیام سروشم

هر دلی بسته آن زلف شکن در شکن است
 تا که در خانه مرا سرو روانی باشد
 هم چو من قدر تو اغیار نداند په خدا
 در صفا معرکه عشق تو کس جان نبرد
 راجی هر کس نکند بندگی پیر مغان

نماند در غم هجر تو صبر و طاقت و هوشم
 تویی که عاشق بیچاره را به هیچ فروشی
 ز شوق دیدن رویت بیا که من همه چشمم
 من آن اسیر کمندم که از تعشق رویت

هزار شکوه مرا بر زبان ز دست جفایت
ولی چو روی تو بینم رود زیاد و خموشم
غم زمانه مخور (راجیا) ز جام محبت
بگو به ساقی مجلس بده شراب بنوشم
راجی در سال ۱۲۹۳ در راه بازگشت از حج با سایر حجاج که در کشتی بودند غرق گردید.

ساغر تبریزی

میرزا عبدالرحیم متخلص به ساغر از ادبا و سخنوران قرن سیزدهم هجری است، در کتاب روضةالجنه در باره او نوشته‌اند «در فنون انشاء و نظم و نثر مهارت تمام و بهره لاکلام دارد و ساغر تخلص می‌کند».

نمونه‌ای از غزلیات او :

دروغ وعده من وعده داد باردگر
دل‌ی که نباید از او غیر عشق کاردگر
گرفتم این که گرفتم دل از تو باردگر
مگو بدار دل از من بگیر بار دگر
وفا نمی‌کند آن وعده می‌دهد به وفا
گلی چو روی تو امسال در چمن نشکفت
نمونه‌ی از رباعیات او :

ساغر به من آن یگانه دیدی که چه کرد
رنجید و به جرم دوستی خونم ریخت
آن فتنه‌گر زمانه دیدی که چه کرد
بر کشتن من بهانه دیدی که چه کرد

سالک تبریزی

از سخنوران دوران فتحعلیشاه قاجار است، نسخه‌ای از دیوان او در کتابخانه مرحوم حاجی حسین نخجوانی است.

در وب‌ای سال ۱۲۳۸ که عده زیادی در تبریز تلف شدند، او اشعاری سروده که ابیاتی چند از آن نوشته می‌شود :

فغان که باز فتاد اندراین خراب آباد
قضا ز کینه دیرینه آتشی افروخت
ز حادثات و بسایی که کس ندارد یاد
دگر چه فتنه‌گذر سوی ملک ایران کرد
قدر بتاخت به دامان و عالمی را سوخت
بریده باد زبانم به خاک یکسان کرد

مراکه برد ز خاطر قضیه چنگیز
که داشت خود ملک الموت از خلاق شرم
که این قضیه مسلسل قلم نوشت و گریست

چه گونه شرح توان کرد قصه تبریز
چنان ز دست اجل گشته بود معرکه گرم
پس از هزار سته سی و هشت بود و دویست

شورى بخشایشی

میرزا عبدالحسین خان ملقب به قوام‌العداله متخلص به شوری از سخنوران قرن چهاردهم هجری است.

نسخه‌ی از دیوان او که در حدود ۲۸۰۰ بیت است در کتابخانه ملی تبریز موجود است.
نمونه‌ی از اشعار او :

دست از جان شسته‌ی برگشته دورانی چو من
سینه پر خون گشته‌ی یا دیده گریانی چو من
کس نداده بر کف غمها گریبانی چو من
بسته بر رویش نشد راه بیابانی چو من
هیچ داری در جهان یک خانه ویرانی چو من

نیست یارب در جهان امروز حیرانی چومن
در بدر افتاده‌ی چون من دل از کف داده‌ی
کس نبوده ، همچو من در رشته محنت اسیر
داشت گر مجنون ز عشق یار سر بر دشت و کوه
ای فلک آخر دل (شوری) ز پا انداختی
شوری در سال ۱۳۱۶ قمری در تبریز وفات کرد.

صافی تبریزی

آقا کریم متخلص به صافی از شعراى قرن چهاردهم است دیوانش به عنوان گنجینه حسینی در سال ۱۳۱۶ در تبریز به چاپ رسیده است.

دل را به هزار پیچ و تاب افکندی
تو سایه به روی آفتاب افکندی

از زلف به رخ تو تا نقاب افکندی
با بودن آفتاب کس سایه کشید
این شاعر در سال ۱۳۴۸ وفات کرده است.

صبور تبریزی

میرزا علی اکبر صبور تبریزی از سخنوران قرن سیزدهم هجری است، دیوان او شامل قصاید، غزلیات و رباعیات و در حدود شش هزار بیت است.

رباعی زیر از اوست :

ای آنکه صبور از دل و جان زنده توست
از جرم و گنه مدام شرمنده توست
گر بد کند او تو با وی از لطف مکن
باینده خود آنچه نه زبندۀ توست

صراف تبریزی

حاجی رضا متخلص به صراف از سخنوران قرن چهاردهم هجری است.
مثنوی تهذیب الاخلاق او در سال ۱۳۲۴ در تهران به چاپ رسیده است.

نمونه‌یی از اشعار او:

می‌برد ناله زارم به فلک زاری دل
بین چه ها می‌کشم از دست گرفتاری دل
عاقبت خون شود از دیده برآید بیرون
گر نیاید غم عشق تو به غمخواری دل
گله از نرگس بیمار تو دارم نه ز تو
تاکنون هیچ نپرسیده ز بیماری دل
اهل عالم همگی مست ز هم صحبت مست
شده سرمستی صراف ز هشیاری دل

صراف در سال ۱۳۲۵ ق وفات یافت، حاج محمد نخبوانی در تاریخ فوت او گفته است (مرد

۱۳۲۵

صراف سخن)

صفای تبریزی

میرزا فضل‌الله، از فضلا و علمای تبریز است و آثار زیادی دارد، از جمله
احکام الاراضی الحزاجیه - حدایق العارفین - دیوان اشعار - ریاض الازهار - سفرنامه اروپا -
کلیددانش - الاستصحاب، و آثار دیگر وی علاوه بر مراتب علمی و دینی، دارای طبع سرشار بود
و به زبان فارسی و عربی اشعاری سروده و صفا تخلص کرده است.

ابیات زیر از اوست:

از عشق عالمی شده آباد از چه رو
یاران، دل بلاکش ما را خراب کرد
زاهد مزن به پیرمغان طعنه از غرور
زهد ریا جهان همه پر انقلاب کرد
تسبیح شیخ آنچه نموده است در جهان
مانند وی کجا نی و چنگ و رباب کرد
اصلاح خویش کن تو صفا بهر تو چه سود
زاهد خطا و پیرمغان گر صواب کرد

صفای تبریزی دارای درجه اجتهاد بوده و در تبریز به تدریس فقه و اصول و تفسیر اشتغال داشته

و محفل او مرجع استفاده طالبان علم بوده است.

او در جمادی‌الاولی هزار و سیصد و سی و نه بدرود زندگی گفته است.

عماد خراسانى (عمادالدين حسين برقى)

از شعراى قرن چهاردهم است ابتدا تخلص او شاهين بوده و بعدها در اشعار خود عماد تخلص کرده است.

از اشعار او :

گويمت رازى و در پرده نگهدار امشب
موبه مو جمله کنم پيش تو اظهار امشب
جلوه گر کرده رخس از در و ديوار امشب
خوب با شمع شدى همدم و همكار امشب
كاش سوزيم چو پروانه بيك بار امشب
ورنه سوزد قلمت دفتر اشعار امشب

باز آهنگ جنون ميزنى اى تار امشب
آنچه زان تار سر زلف كشيدم شب و روز
عشق همسايه ديوار به ديوار جنون
سوزى و ناله بيجا نكنى اى دل زار
اى بسا شب كه بروز تو نشستم اى شمع
آتش است اين نه سخن بس كن از اين فسه عماد

مرغ پرسوخته در پنجه باز است هنوز
دل بجان آمد و او بر سر ناز است هنوز
باز عاشق كش و بيگانه نواز است هنوز
دل سودازده در سوز و گداز است هنوز
در اين خانه به اميد تو باز است هنوز
وين چه سوزيست كه در پرده ساز است هنوز

دلم آشفته آن ماهيه ناز است هنوز
جان به لب آمد و لب بر لب جانان نرسيد
گرچه بيگانه ز خود گشتم و ديوانه ز عشق
گرچه هر لحظه مدد ميدهدم چشم پرآب
گرچه رفتى ز دلم حسرت روى تو نرفت
اين چه سود است عمادا كه تو در سر دارى

دل و دل آرا

باز كن ساقى مجلس سر ميناي دگر
شايد اى جان نرسيديم به فرداى دگر
من به ميخانه ام امشب تو برو جاي دگر
گر بجز عشق تو ام هست تمناي دگر
جز دل من دلى و جز تو دل آراى دگر
نگذارد به كسى چشم تماشاى دگر
مى توان كرد به هر لحظه تماشاى دگر

گرچه مستيم و خرابيم چو شيبه اى دگر
امشبه راکه در آنيم غنيمت شمريم
مست مستم مشكن قدر خود اى پنجه غم
چه به ميخانه چه محراب حرامم باشد
تا روم از پى يار دگرى مى بايد
توسيه چشم چو آيى به تماشاى چمن
گر بهشتى است رخ تو است نگاراكه در آن

ادیب طوسی

استاد محمدامین طوسی از شعرای قرن چهاردهم هجری و از شاگردان ادیب نیشابوری است اشعار او ساده و بی پیرایه و قصایدش بلند و شیوا و غزلیاتش احساس انگیز و مثنویها پر از تمثیلات دل انگیز است .

نمونه‌ای از غزلیات او :

تا پریشان کنی احوال گرفتاری چند
که زند راه دل مردم هشیاری چند
از فلک می‌گذرد ناله بیداری چند
تا چو پروانه نسوزند هواداری چند
که خراب از تو بود خانه خماری چند
گرچه بیند ستم سرزنش خاری چند

* * *

با عاشق بیچاره جفا کردی و رفتی
در جان و دلم فتنه بپا کردی و رفتی
بیگانگی ای دوست چرا کردی و رفتی
با بلبل شوریده چها کردی و رفتی
چون شاخه ز پیوند جدا کردی و رفتی
خون دردل غمدیده ما کردی و رفتی
در بند غم و غصه رها کردی و رفتی

* * *

علم انسان به جهل خویش بود
جهل او بیشتر ز پیش بود

* * *

خود از آن تجربت نتیجه نبرد
آنزمان می‌رسد که باید مرد

* * *

باز کن باز از آن زلف سیه تاری چند
غیر آن چشم سیه مست ندیدم ترکی
تو بخوابی و زکویت همه شب تا بسحر
رخ میفروز بهر جمع خدا را چون شمع
آخر ای شیخ ریاکار شوی خانه خراب
طوسی از گلشن عشق تو نمی تابد دل

ای ترک چرا ترک وفا کردی و رفتی
آرامش خاطر که مرا بود ریودی
با من که به از خویش وفا کیش تو بودم
ای گل خبرت هست که از جلوه در این باغ
جانرا که بدیدار تو پیوند بقا داشت
وز حسرت آن لب که گشودی به تبسم
ای سبزه چرا طوسی آزاده مارا

اولین کام معرفت به یقین
زانکه هرچند بیشتر دانست

در جهان هرکه تجربت آموخت
زانکه پایان تجربت او را

دُرک لذت نمی‌تواند کرد / آنکه ذلت ندیده در هستی
وانکه دایم به دولت است قرین / چه خبر دارد از تھی دستی

* * *

بهمه خلق مهربانی کن / که همه خلق بنده تو شوند
دلبران در بر تو دلبازند / سروران سر فکنده تو شوند

* * *

گر تو بر خصم خویش چیره شدی / مردمی کن که بنده توشود
سر او را بپای خود مکن / تا که خود سرفکنده تو شود

* * *

زن گرفتن اگر ضرور بود / در جهان بهر تو یکی کافیت
نشنیدی که بهر کشتن مرد / زهر قتاله اندکی کافی است

* * *

یار تو آنکسی بود که ترا / دانش و دین از او بیفزاید
در بلا دستگیری تو کند / روز در ماندگی بکار آید

دیوان اشعار ادیب طوسی در سال ۱۳۴۱ در تبریز به وسیله دکتر طاووسی به چاپ رسیده و شامل سه بخش است :

دفتر خاطرات - افسانه‌های حیات - اوراق پراکنده

آثار منشور : انتقام عشق - دخمه سیاه - جوکی در جنگل - مرد عجیب - درویش گمنام -
رسالاتی در باره لغت و زبان آذری - تعلیم و تربیت از نظر غزالی - دستور نوین زبان فارسی -
فرهنگ لغات ادبی

ابوالقاسم حالت

از شعرای این دوره و دیوان او به چاپ رسیده است .
نمونه‌ای از اشعار او :

در بزم گرفتگی می و نوشیدی و رفتی / مستانه به حال همه خندیدی و رفتی
بعد از تو لیبی باز نشد از پی خنده / غیر از لب آن جام که بوسیدی و رفتی
ننشستی و یاران دگر هم نشستند / آن بزم که چیدیم تو برچیدی و رفتی

افسوس که چشم از همه پوشیدی و رفتی
وین را همه گفتند و تو نشیدی و رفتی
با قهر تو روی از همه تابیدی و رفتی
یا حالت ما را نپسندیدی و رفتی



حذر از شمع ز پروانه نیاید هرگز
روش شیشه ز پیمانه نیاید هرگز
شیوه مردم فرزانه نیاید هرگز
وز تو این شیوه مردانه نیاید هرگز
پسی آبادی ویرانه نیاید هرگز
که جز این کار ز دیوانه نیاید هرگز

دل بود و وفا بود و صفا بود و محبت
آن بزم طرب بهر وجود تو به پا بود
گفتم که بتابد ز رخت پرتو مهری
آن بزم به چشم تو پسندیده نیفتاد

ترک عشق از دل دیوانه نیاید هرگز
سرکشی از من افتاده نخواهی دیدن
می دهی پندم و غافل که زدیوانه عشق
بنده عشق شدن پا به دو عالم زدن است
سیل عشق از پی ویرانی آباد آید
همه جا مایه رسوایی حالت دل اوست

استاد جلال همایی

از شعرا و نویسندگان مشهور معاصر است او علاوه بر سرودن اشعار در عالم نویسندگی و تحقیق نیز آثاری دارد.

استاد همایی در شعر به سنا تخلص می کرده است، نمونه‌ای از اشعار ایشان نوشته می شود.

شادی ندارد آنکه ندارد به دل غمی
آنانکه لذت دم تیغت چشیده‌اند
راز ستاره از من شب زنده دار پرس
دل بسته‌ام چو غنچه به راه نسیم صبح
راهی نرفته‌ام که بپرسم ز رهروی
گیرم بهشت گشت مقرر مرا چه سود
در دفتر حیات بشر گس نخوانده است
نخوت ز سر بنه که به بازار کبریا
از حدّ خویش پای فزونتر کشی (سنا)

در باره تاریخ اتصال آب کوه‌رنگ به زاینده رود قصیده‌یی سروده که چند بیت آن نوشته

سرزمین مرد پرور مهلکار و هوش و هنگ
از جدایی می خروشید و همی زد سر به سنگ
دست تدبیر و عمل از چهره اش بستر زنگ
چون بهم پیوست آب زنده رود و کوه رنگ
باشد آباد اصفهان از اتصال کوه رنگ

ق ۱۳۷۳

شادباش ای اصفهان ای کشور آزادگان
زنده رود اندر جوار رود کارون قرنیا
زین جدایی داشت روی اصفهان رنگ ملال
شسته شد گرد غم از رخسار اهل اصفهان
کلک مشکین سنا از بهر تاریخش نوشت

سال شمسی را برون کن سر ز آب آنگه بگویی

(آبروی اصفهان شد زنده رود و کوه رنگ)

ش ۱۳۳۲

در باره آزاد شدن آذربایجان و ورود قوای دولتی به تبریز چنین گفته است:

زیند محنت و زنجیر بیداد
شد آذربایگان از بسند آزاد

چو آذربایجان آزاد گردید
خرد می جست تاریخش سنا گفت

ق ۱۳۶۶

در باره تاریخ ساخت صندوق مقبره حضرت زینب (س) که توسط صنایع خاتم ساخته شده بود،
آقای جلال الدین همایی متخلص به سنا چنین سروده است.

که پیش درگه او جبهه سا بود عیوق
(نهفته سر الهی بود در این صندوق)

ز درج عصمت حق گوهری بود زینب
سنا نوشت بتاریخ صنع صندوقش

۱۳۷۲

استاد همایی علاوه بر سرودن شعر آثاری نیز در عالم نویسندگی و تحقیق دارد.

منتخب اخلاق ناصری - تاریخ ادبیات ایران - مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه - مقدمه

خیامی نامه

احمد گلچین معانی

از شعرا و نویسندگان دوره معاصر است و آثاری دارد از جمله تذکره میخانه، آقای گلچین معانی،
کتاب لطایف الطویف تألیف فخرالدین علی بن حسین الواعظ کاشفی را تصحیح و چاپ کرده که در
باره تاریخ چاپ آن استاد همایی چنین گفته است:

(شد به دی با سعی گلچین تازه گلزار لطایف)

نشر شد در ماه دی چون این کتاب تازه گفتا

ق ۱۳۷۷

نمونه‌ای از اشعار او

دیدم ای ماه که شمع شب تارم نشدی
بی خبر از برمن رفتی این دردم کشت
روی برتافتی و پشت و پناه دل من
زاریم دیدی و آنقدر تغافل کردی
گفتی آرام ندارد دل گلچین بی من
باز هم مهر تو می‌پرورم اندر دل تنگ

دردم به سعی هیچ طبیبی دوا نشد
دستی که مشکل همه کس می‌گشاد از او
آخر بهرکجا که تو گویی شدم ولیک
دنبال عقل رفتم و کاری نرفت پیش
رفتم که رو به درگه صاحب‌دلی کنم

تا نگشتی ز غم شمع مزارم نشدی
که خبردار ز دشواری کارم نشدی
نشدی کز همه جا رو بستو آرام نشدی
که خبردار ز حال دل زارم نشدی
چه کنم مایه‌ی آرام و قرارم نشدی
گرچه عمری بتو دل بستم و یارم نشدی

درمان حریف این دل درد آشنا نشد
مشگل‌فزای من شد و مشگل‌گشا نشد
در کار من گشایشی از هیچ جا نشد
فرمان عشق بردم و دردی دوا نشد
کس جز بسوی خویشتم رهنما نشد

تقویم

روز بخواب اندرم چو شام و سحر رفت
بر اثرش نیز عمر راهسپر رفت
چون پدری کز برش خجسته پسر رفت
چشم بصیرت بخفت و نور بصر رفت
قافله ماه و سال چون به سفر رفت
موی سیه شد سپید ، عمر مگر رفت ؟
این پی مال آن بسوی جاه و خطر رفت
سود بجا ماند و نقد وی به ضرر رفت
مرد بگور اندرش نه سیم و نه زر رفت
کز پی کسب کمال و فضل و هنر رفت

سخت ندامت همی برم که ز مستی
وقت بشد یساره و زمان سپری گشت
پیر شدم پیر در فراغ جوانی
جای دریغ است کز گذشت مه و سال
گردی از این رهگذر نشست برویم
دانی کان گرد چیست موی سپیداست
هرکس راهی سپرد در خور همت
داد یکی نقد عمر در طلب سود
عمر تلف کرد و زر و سیم بیاندوخت
گوی سعادت کسی ریود بدوران

دانشمند محترم آقای گلچین معانی در باره تاریخ مرگ محمدمسعود مدیر روزنامه مردامروز

چنین سروده است.

ای در **یغاکه** دزد آزادی گوهری را **بخاک** پنهان کرد
در دل شب **بخاطر** مجموع مغز مسعود را پریشان کرد
گفت حاصل شد آنچه مقصود است

دوستان آمدند و دیدندش مغز پر فکرت او فتاده بدوش
نوحه کردند کاندترین شب تار شمع عمرت چگرنه شد خاموش
که هنوزت به سر عیان دود است

گشت چون پیکرش بخون رنگین رخ زیاران **بخاک** تیره نهفت
پی سال شهادتش گلچین با اسف بر سر مزارش گفت
(کاین شهید سعید مسعود است)

با اضافه الف ۱۴۱ سال ۱۳۲۶ در می آید.

طالب اوف

حاج ملا عبدالرحیم طالب اوف یا طالبزاده از نویسندگان این عصر است که نثر ساده و جالب دارد و بیشتر به نوشتن مطالب اجتماعی پرداخته که در روشن کردن افکار مردم ایران و نهضت مشروطیت تأثیر زیاد داشته است.

تألیفات ارزنده او: کتاب احمد - مسالک المحسنین - مسائل الحیاة - و ترجمه هیئت فلاماریون است.

فرّخی یزدی (محمد)

از شعرای دوره معاصر است که در روزنامه طوفان اشعار میهنی خود را منتشر می کرد این شاعر در سال ۱۳۱۸ خورشیدی در زندان چشم از جهان فرو بست.
اشعار زیر از اوست:

با تو در پرده دلم راز و نیازی دارد کس ندانست که در پرده چه رازی دارد
بر سر زلف تو دارد هوس چنگ زدن دست کوتاه من امید درازی دارد
خواجه گاهی به نگاهی دل ما را ننواخت تا بگویم نظر بنده نوازی دارد
شمع در ماتم پروانه اگر غمزده نیست از چه شب تا به سحر سوز و گدازی دارد
خسرو محتشم روی زمین دانی کیست آن گدایی که چو محمود ایازی دارد

مگر روزی که از این بند غم آزاد می‌گردد
 رساتر گر شود این ناله‌ها فریاد می‌گردد
 خرابی چون که از حد بگذرد آباد می‌گردد.
 نه هرکس کوهکن شد درجهان فرهاد

به زندان قفس مرغ دلم چون شاد می‌گردد
 طپیدن‌های دلها تا که شد آهسته آهسته
 دلم از این خرابیها بود خوش زانکه می‌دانم
 علم شد در جهان فرهاد در جان بازی شیرین
 می‌گردد.

دکتر رعدی (آذرخشوی)

از شعرا و نویسندگان بزرگ معاصر است دیوان او چاپ و منتشر شده، غزل زیر نمونه‌یی از اشعار اوست.

نگاه

که من آن را ز توان دیدن گفتن نتوان
 که جهانی است پر از راز به سویم نگران
 بر لب آوردن آن شیفتگی بود نمان
 جست از گوشه چشم من و آمد به میان
 کرد دشوارترین کار بزودی آسان
 گفتنی گفته شد و بسته شد آنکه پیمان

من ندانم به نگاه تو چه رازی است نمان
 چو به سویم نگری لرزم و با خود گویم
 چون شدم شیفته روی تو از شرم مرا
 من در اندیشه فرو رفته که ناگاه نگاه
 دردمی با تو بگفت آنچه مرا بود به دل
 تو به پاسخ نگاهی کردی و در چشم زدن

شهریار (محمدحسین بهجت)

از شعرای معروف ایران است او پس از آشنایی با نیمایوشیخ نخست تحت تأثیر او قرار گرفت و به سرودن اشعار نو پرداخت از جمله اشعار او (دو پرنده بهشتی) و (ای وای مادرم)
 شهریار دوباره پیرو سبک شعرای گذشته گردید و به سرودن غزل به روش قدیم پرداخت.
 دیوان اشعار و منظومه حیدر بابا از آثار اوست.

غزلیات زیر از اوست:

حیف از آن عمر که در پای تو من سرکردم
 ساده دل من که قسم‌های تو باور کردم
 گشتم آواره و ترک سر و همسر کردم
 که من از خار و خس بادیه بستر کردم

برو ای ترک که ترک تو ستمگر کردم
 عهد و پیمان تو با ما و وفا با دگران
 توشدی همسر اغیار و من از یار و دیار
 زیر سر بالش دیباست تراکی دانی